

سز عجیب فکر فروردین و پس از تأمل  
بسیار سر بر آورد و گفت نشیند خواب  
عالم صلی الله علیه و آله فرمود که کی مع الله  
وقت لا یسعنی فینه ملک مغربه و لانی ملک  
و نگفت علی الدوام و می چنین فرمود که  
بجبریل و میکائیل هر اختی و در وقت  
بمفصه و زینب در ساختن مشاهده  
الابراهیم بن الحجازی و الاستار میباید  
و می را بایست و بداری غای و زینب  
میکنی باز از خویش ق آنست با نیندی  
کتی **بیت** اش اهدای اهو کا بغیر و سبیل  
فینحقی شان اضل طریقاً تو فی نار تم  
یظنی بر سه لذلک ترا فی محرقا و غیر  
**بیت** یکی بر سید از آن کم کشته فدر نند  
ای روشن را و او بیرون مندر هم  
بوی بر این شنیدی جا در جا کفایت  
ندیدجا بگفت احوال ما بر و جهانت

توق

در آن حالت نفس طالب بود و تهوه غلب  
تورش بچسبیدم ترش بر داشت با آمد از آن  
ملک را کنیزک بیاد آمد طلب کرد ماجری  
بگفتند خشم گرفت و فرمود تا سیاه را  
استوار به بندند و از بام جویق اندازند  
یکی از خیزها و نینک محضر گفت ای خدایند  
سیاه بی این را در این خطا نیست ملک  
ساز بندگان به بختی و انعام خدایند  
منو درند گفت اگر در مغاظه او می ناخیز  
کردی چه شدی گفت ای ملک نشین که  
گفته اند **بیت** نشنه سوخته در حشمه  
روشن جو رسد تو سندان که از بیل  
درم اندازند ملوک رسنه و جانده عالی  
عقل با و بر نند از صفا اندیش ملک مل  
ابن لطیفه سندان گفت سیاه مل بنو  
کنیزک را حکم گفت کنیزک را سیاه بختی که نیم  
خوار او هم او را شایدا **بیت** دست

1957

Copyrighting Sa... ersity